


شبهه

شبهه شناسی  گفتمان سازی و پاسخ گویی

۲۷

ماهنامه ویژه پویش مطالعاتی دانشجویان و طلاب جوان
مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات (حوزه های علمیه)
شماره بیست و هفت / شهریور ۱۴۰۳

مرزبانان ملت و دین بانکداری ما، اسلامی است یا ربوی؟ حجاب، فریضه ای برای جلب توجه! حجاب، یک امر اجتماعی است
خون خواهی میهمان عزیز من رئیس جمهور هستم، با اختیارات کامل زندگی برای رسیدن به شادی تقرب، یکی شدن یا همراهی؟

مرزبانان ملت و دین

پرده اول

سابقاً مرسوم بود که برای حفظ شهر از آفات، حملات و ناامنی ها، دور شهر، دیواری بلند می کشیدند و کسانی که در شهر بودند، با آسایش بیشتری زندگی می کردند. بنابراین شهری که دارای دیوار بود، شهر امنی به حساب می آمد. امام کاظم علیه السلام نیز در تشبیهی، علما و فقهای هر زمان را چون دیوارهای بلند شهر توصیف می کند که وظیفه محافظت و امنیت را به عهده دارند. علما باید مراقب باشند تا اگر دشمن حمله کرد، دستور دفاع و جنگ دهند و اگر در شهر، ناامنی پیدا شد، ایجاد امنیت کنند. خلاصه آن که باید مواظب باشند تا زندگی مردم، زندگی امن و آرامی باشد.

پرده دوم

قاعده ای در فقه وجود دارد که به آن قاعده «نفی سبیل» می گویند که بر اساس آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» استخراج شده است. معنای ساده این قاعده، آن است که چون اسلام دارای علو و برتری است و هیچ چیز، برتر از آن نیست، بنابراین مسلمین نباید تحت سلطه کافران قرار گیرند.

پرده سوم

شهید آیت الله سید حسن مدرس، در جوانی به سامرا رفت تا با مرحوم میرزای شیرازی ملاقات کند. وقتی میرزای شیرازی فهمید که مدرس، اهل اصفهان ایران است، از اوضاع و احوال ایران از او پرسید و شهید آیت الله مدرس، در پاسخ مرحوم میرزای شیرازی، گفت: فتوای شما در ایران، غوغا به پا کرده و همه مردم، حتی در قصر ناصرالدین شاه، قلبانها را شکستند. بعد از اینکه میرزای شیرازی، این سخنان را از شهید مدرس شنید، شروع به گریه کرد. وقتی شهید مدرس از ایشان پرسید: چرا گریه می کنید؟ من فقط واقعیت های ایران را عرض کردم؟ میرزای شیرازی در پاسخ به شهید مدرس فرمود: من از اهمیت دادن مردم به سخن عالمان دینی ناراحت نیستم؛ بلکه گریه و ناراحتی من به این دلیل است که دشمنان اسلام که تاکنون نمی دانستند قدرت اسلام در کجاست، از امروز فهمیدند و از این رو، از همین امروز، برای شکستن قدرت اسلام، کار می کنند.

نصرالله درویشی

بانکداری ما، اسلامی است یا ربوی؟

شبهه: چگونه می‌توان از «بانکداری اسلامی» سخن به میان آورد، در حالی که اساس تأسیس بانک، بر ربا بوده است. بانک، محلی برای جمع‌آوری پول‌های مردم و پرداخت سود (بهره) برای سپرده‌های مشتریان در مقابل سپری شدن زمان است. اقتضای بانک بودن، انجام معامله در قالب رباست؛ در حالی که اسلامی بودن بانکداری، اقتضای اجتناب از معامله ربوی را دارد؛ پس بانکداری اسلامی، تناقضی بیش نیست.

باسخ:

برای دست‌یابی به پاسخ مطلوب، باید رابطه حقوقی بین بانک و مشتری، به صورت صحیح تعریف شود.

سپرده‌های بانکی، به دو بخش سپرده‌های «بدون مدت» و «مدت‌دار» تقسیم می‌شود؛ در سپرده‌های بدون مدت، مشتری، با قرار دادن وجه نقد خود در بانک، به دنبال کسب سود نیست و از این رو، در هر زمان، امکان برداشت از حساب، برای وی وجود دارد. از این نوع سپرده، به «سپرده جاری» تعبیر می‌شود؛ اما در سپرده‌های مدت‌دار، مشتری با هدف به دست آوردن سود، وجه نقد خود را در حساب بانکی قرار می‌دهد. از این رو، باید وجه نقد، مدت زمان مشخصی در بانک باقی بماند. از این نوع سپرده‌ها، به «سپرده‌های بلندمدت» تعبیر می‌شود. شبهه ربا در بانکداری، ناظر به سپرده‌هایی است که در آنها به صاحبان سپرده، سود تعلق می‌گیرد.

تحلیل سوددهی در بانکداری ربوی

در بانکداری ربوی، رابطه بین بانک و سپرده‌گذاران، به دو رابطه مستقل تجزیه می‌شود: الف. رابطه بانک با سپرده‌گذاران (قرض دادن سپرده‌گذاران به بانک)؛ در این رابطه، بانک، بدهکار و سپرده‌گذار، طلبکار از بانک است.

ب. رابطه بانک با دریافت‌کنندگان تسهیلات (قرض دادن بانک به متقاضیان)؛ در این رابطه، بانک، طلبکار و تسهیل‌گیرنده، بدهکار بانک است.

بانک به سپرده‌گذاران، سود و بهره می‌پردازد و از متقاضیان تسهیلات، سودی بالاتر از سود پرداختی دریافت می‌کند که هر دو، مصداق «ربای

قرضی» است.

تحلیل سوددهی در بانکداری بدون ربا

در این نوع بانکداری، دو رابطه فوق، در یکدیگر ادغام شده، تبدیل به یک رابطه جدید می‌شود و نقش بانک از «طرف» رابطه، به «واسطه» میان دو طرف رابطه (سپرده‌گذاران و متقاضیان تسهیلات) تغییر می‌یابد. این رابطه واحد، در اصطلاح فقهی، با عنوان «عقد مضاربه» شناخته می‌شود.

عقد مضاربه بین «صاحب سرمایه» و «عامل»، منعقد می‌شود و بر اساس آن، سرمایه در یک فعالیت

تجاری، به کار گرفته می‌شود و

درصد معینی از سود حاصل،

به عامل مضاربه، تعلق یافته،

مابقی سود و اصل سرمایه،

برای سرمایه‌دار خواهد بود.

طبیعی است در صورتی که

فعالیت تجاری، هیچ‌گونه

سودی نداشته باشد، صاحب

سرمایه، سرمایه خود را مطالبه

کرده، چیزی به عامل مضاربه، تعلق

نخواهد گرفت؛ همچنان که اگر بخشی از

اصل سرمایه یا کل آن، از بین برود، عامل مضاربه،

ضامن نیست و مسئولیت آن، متوجه صاحب

سرمایه است.

عقد مضاربه در بانکداری بدون ربا

اعضاء عقد مضاربه، عبارتند از:

۱. سپرده‌گذار (صاحب سرمایه)؛

۲. متقاضی تسهیلات (عامل مضاربه)؛

۳. بانک (واسطه بین سپرده‌گذار و متقاضی که به

عنوان وکیل از طرف سپرده‌گذار، عقد مضاربه را با

متقاضی، منعقد می‌کند)

بانکداری بدون ربا، از طریق عقد مضاربه،

انگیزه‌های سه‌گانه از سپرده‌گذاری در بانکداری

ربوی را تأمین می‌کند:

۱. بازگشت اصل سپرده به صاحب آن

بانک، ضامن پرداخت اصل سپرده است تا در

صورت موفق نبودن عقد مضاربه، اصل سپرده را

به صاحب آن بازگرداند. چون بانک، واسطه در

عقد مضاربه است، نه عامل، ضمانت وی از نظر شرعی، صحیح است.

۲. پرداخت سود به صاحب سپرده

عامل مضاربه، درصد معینی از سود را به عنوان

حق خود برمی‌دارد و مابقی سود، به صاحب

سرمایه تعلق می‌گیرد. بانک با احتساب دقیق،

می‌تواند این مابقی را به عنوان سود به صاحب

سپرده بازگرداند. بر اساس قانون «اعداد بزرگ»،

احتمال عدم سودآوری در عقد مضاربه، بسیار

کم است. در بانک، سخن از یک عقد

مضاربه نیست؛ بلکه سخن از عقدهای

مضاربه‌ای فراوانی است

که با کمیت بالایی از اموال،

انجام می‌گیرد و احتمال عدم

سودآوری را کاهش می‌دهد.

۳. امکان برداشت وجه نقد

در پایان مدت تعیین شده

قانون اعداد بزرگ، امکان

برداشت اصل سپرده در

سررسید آن را میسر می‌سازد؛

زیرا اگرچه صاحب سپرده با خارج

ساختن، اصل سرمایه بانک را کاهش

می‌دهد، اما در مقابل، اموال ورودی

به بانک (سپرده‌های جدید)، جای آن را پر

می‌کند و در حالت حدی، ورودی و خروجی

منابع بانک، مساوی است.

دستمزد بانک

بانک به عنوان یک واسطه، وجوه سپرده‌گذاران

را جمع‌آوری کرده، آنها را به متقاضیانی که

صلاحیتشان را احراز کرده است، اعطا می‌کند.

این خدمت بانک، عمل محترمی است که در قبال

آن، می‌تواند دستمزد دریافت کند و بر اساس عقد

«جعاله» بین خود و سپرده‌گذاران، می‌تواند دستمزد

معینی را دریافت کند. باید توجه داشت که دستمزد

بانک در این نظام، می‌تواند بیشتر از دستمزد در

بانکداری ربوی باشد؛ زیرا در این نظام، بانک،

اصل سرمایه را در صورت بروز خسارت، ضمانت

کرده و تحمل این مسئولیت، دارای هزینه برای

بانک است که می‌تواند در قبال آن، دستمزد بگیرد.

□ ابوالفضل حسینی



حجاب، فریضه‌ای برای جلب توجه!

یکی از کسانی که به کشورهای خارجی، به ویژه اروپایی سفر کرده بود، می‌گفت: چه لزومی دارد وقتی در یک کشور خارجی، حجاب زنان باعث جلب توجه می‌شود و ممکن است موجب آزار و اذیت شود، آن را رعایت کنیم؟

در پاسخ به این گونه اشکالات، نکاتی چند به نظر می‌رسد:

۱. اکنون در همه کشورهای جهان، کم و بیش زنانی هستند که با پوشش اسلامی زندگی می‌کنند. با توجه به وسایل ارتباط جمعی و انتشار اخبار و تصاویر مختلف، می‌توان ادعا کرد که چنین ظاهری، برای کمتر کسی، غریب و ناآشناست. علاوه بر اینکه زنان دیگری نیز از یهود و غیران، با پوشش‌هایی نسبتاً کامل، در جامعه حاضر می‌شوند.

۲. از قضا برخی ظواهر عربیان و مدل‌های جدید مانند، تنوهای صورت و دست و پا در غرب، برای بسیاری از مردم کشورهای سنتی و با فرهنگ اصیل، عجیب و ناهنجار و موجب رنجش خاطر است.

۳. اگر کاری، وظیفه عقلی، انسانی و الهی ما بود، باید آن را انجام دهیم؛ اگر چه در شرایطی، موجب زحمت و ناراحتی ما یا دیگران گردد. شما ممکن است اگر در جمعی، راست بگویید یا غیبت نکنید، آنها ناراحت شوند؛ اما این دلیل نمی‌شود که ما به ارزش‌های دینی، پای بند

نباشیم. ناراحتی دیگران، اگر ناشی از خطا و غفلت یا عمل نادرست و غیرضروری ما باشد، باید عذرخواهی کنیم و رفتار خود را اصلاح کنیم؛ در غیر این صورت، نه.

۴. در سنت اسلامی و دینی، هرگاه انجام تکالیف الهی، ناممکن یا دشوار و موجب زحمت زیاد شد، نوبت به هجرت و جست‌وجوی فضای مناسب و بهتر می‌رسد. ساکنان مسلمان و مقید برخی کشورها، مانند فرانسه - که ادعا می‌شود مهد آزادی است - اگر نتوانند به وظایف لازم دینی خود، مانند حجاب کامل دینی عمل کنند، باید محل دیگری را برای زندگی انتخاب کنند.

۵. بسیاری از رفتارها و آداب دینی هست که برای برخی از جوامع و مردم، غریب و ناآشناست. مسلمانان، با حضور خود و عمل به این آداب و تبلیغ آموزه‌های دینی، باید زمینه گرایش و دعوت به راه حق را فراهم کنند؛ نه اینکه از انجام اولیات و ضروریات تکالیف دینی هم عقب‌نشینی کنند.

خواندن نماز در فرودگاه یا هواپیما، ایستگاه قطار، پارک و فروشگاه و رعایت پوشش کامل و باوقار اسلامی در کوچه و خیابان، بهترین تبلیغ و دعوت عملی به زیبایی‌های دین اسلام است.

در سنت اسلامی و دینی، هرگاه انجام تکالیف الهی، ناممکن یا دشوار و موجب زحمت زیاد شد، نوبت به هجرت و جست‌وجوی فضای مناسب و بهتر می‌رسد. ساکنان مسلمان و مقید برخی کشورها، مانند فرانسه - که ادعا می‌شود مهد آزادی است - اگر نتوانند به وظایف لازم دینی خود، مانند حجاب کامل دینی عمل کنند، باید محل دیگری را برای زندگی انتخاب کنند.

حجاب، یک امر اجتماعی است

عفاف و حجاب، یک امر شرعی مسلم است و کیفیت آن نیز یک مسئله فقهی است. در اینکه عفاف در جامعه اسلامی، یکی از شاخص‌های اسلامیت است نیز هیچ تردیدی وجود ندارد. بدون شک، یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم سلامت یک جامعه، مسئله عفاف در آن جامعه است.

آن چیزی که مهم است و مسئله ماست، سبک و شیوه مواجهه منطقی با پدیده حجاب و عفاف در شرایط حاضر است. وقتی گفته می‌شود پدیده حجاب، منظور، داشتن حجاب نیست؛ بلکه منظور، مواجهه منطقی با آن و اینکه چه کاری باید در این زمینه انجام داد است. بنابراین، موضوع اصلی که باید به آن بپردازیم، این است که عفاف، یک امر اجتماعی است.

متأسفانه نکته‌ای که معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که مسئله عفاف (حجاب)، یک امر اجتماعی است. امر اجتماعی هم اقتضائات خودش را دارد. اگر حوزه عفاف را فردی انگاری کنیم، این نگرش، غلط و آسیب‌زاست و آسیب‌هایی که امروز با آنها مواجه هستیم، به خاطر همین نگاه فردی است.

نکته بعدی در این بحث، نگاه فقه‌محور به آن است که در اینجا جواب نمی‌دهد. مسئله فقه، این است که تکلیف فعل مکلف را روشن می‌کند. فعل مکلف چیست؟ واجب یا حرام یا مستحب یا مکروه و یا مباح. بدون تردید، یکی از پیشرفته‌ترین دانش‌های اسلامی، دانش فقه است؛ اما باید توجه داشت که مسئله فقه، فقط حلال و حرام است؛ اما در امور اجتماعی، فقط مسئله حلال و حرام، موضوعیت پیدا نمی‌کند. وقتی قضیه، فردی پنداشته شود و فقط از منظر فقهی به آن نگریسته شود، وقتی به یک دختر خانم گفته می‌شود این کار حرام است، کل دین را زیر سؤال می‌برد. در نگاه فردی و فقهی، شما سراغ فرد می‌روید و می‌گویید فرد باید تغییر کند؛ عوامل و موانع را در درون فرد جست‌وجو می‌کنید و برنامه‌هایی که طراحی می‌کنید، برنامه‌هایی فردی است؛ در حالی که در یک امر اجتماعی، قصه چیز دیگری است.



وقتی شما عفاف را یک امر فردی دانستید، اقتضائات امر اجتماعی را نادیده می‌گیرید و وقتی این الزامات، نادیده گرفته شد، یک امر نجات‌بخش، به یک عامل بحران تبدیل می‌شود و آن آموزه‌ای که به تعبیر آیات و روایات، برای جامعه و فرد، امنیت ایجاد می‌کند، به یک مسئله ضدامنیتی در

جامعه تبدیل می‌شود و جامعه را به هم می‌ریزد.

اگر عفاف و حجاب را یک امر اجتماعی دانستیم، در این صورت، عفاف در کجا معنا

پیدا می‌کند؟ در جایی که مسئله روابط و مناسبات ما با دیگران مطرح باشد. به غیر از یک مسئله که در نماز، خانم‌ها باید حجاب داشته باشند، هرکجا می‌بینید پای عفاف و حجاب به میان می‌آید، مسئله، فردی نیست و مسئله مناسبات افراد است.

در بحث عفاف، مناسبت جنسی در روابط بین افراد مطرح است؛ بنابراین، در محیط کار، عفاف معنا پیدا می‌کند. آزار جنسی در محیط کار در کشورهای غربی، مسئله‌ای فردی نیست. آنها می‌گویند محیط کار، محیطی است که آزار جنسی را تولید می‌کند. مثلاً در ارتش‌های دنیا، ببینید آزار جنسی، چه خبر است! یکی از بحث‌ها، این است که شما به گونه‌ای محیط کار را طراحی کرده‌اید که از آن، بی‌عفتی درمی‌آید و این، ربطی به مسئله فردی ندارد. یا مثلاً حق دسترسی جنسی در جامعه چگونه تعریف می‌شود؟ محدوده مجاز و ممنوع دسترسی جنسی چطور است؟ قوانین و مقررات باید چگونه تنظیم شوند تا اینکه عفاف و حجاب، در جامعه جاری شود؟ مثلاً معماری در پدیده عفاف چه اثری دارد.

یکی از نکات مهم، این است که مسئله ما چیست؟ مسئله ما حجاب است یا عفاف؟ برخی هنوز متوجه نشده‌اند و فکر می‌کنند مسئله ما حجاب است؛ در حالی که دعوی ما بر سر مسئله

عفاف است.

در بحث عفاف، چرایی عفاف باید برای ما مهم باشد یا چگونگی عفاف؟ حجاب و حتی حیا، مربوط به چگونگی عفاف است؛ در حالی که مشکل اصلی نسل جدید ما چرایی عفاف است. در اصل اینکه چرا باید عفاف داشت و روابط بین زن و مرد، تعریف شده باشد، نسل امروز ما به عنوان یک مسئله اجتماعی، گرفتار

است و ما می‌خواهیم او را مجبور کنیم به اینکه تو باید حجاب داشته باشی که مربوط به چگونگی است. طبیعی است که این دو، با یکدیگر نمی‌خوانند. اول باید مسئله عفاف، راه بیفتد

و چرایی آن، تبیین و تحلیل شود. یعنی چرا ما در مناسبات اجتماعی خودمان، به چیزی به نام عفاف نیاز داریم؟ بعد سراغ چگونگی آن برویم.

**

کتاب «سلوک فاطمی»، حاصل برگزاری دو دوره مدرسه شبهه‌پژوهی با عنوان «زن و زندگی فاطمی» و «سلوک فاطمی» است که توسط مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه‌های علمیه، با همکاری مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواران برگزار شده است. این اثر در سال ۱۴۰۳ در ۲۹۰ صفحه و شش فصل زیر، تنظیم شده است:

- فصل اول: الگوگیری از سلوک فاطمی
- فصل دوم: سلوک تربیتی
- فصل سوم: سلوک خانوادگی
- فصل چهارم: سلوک فرهنگی
- فصل پنجم: سلوک اجتماعی
- فصل ششم: سلوک سیاسی

پی‌نوشت:

۱. ر.ک. پسندیده، عباس، پژوهشی در فرهنگ حیا، ص ۲۸۱-۲۶۹ بخش دوم، فصل هشتم با عنوان: حیا و معماری. تأثیر متقابل حیا در معماری و معماری در حیا مورد بررسی قرار گرفته است.

خون خواهی میه

مان عزیز

اول صبح، گوشی را روشن کردم ببینم دنیا دست کیست و به اخبار روز و مطالبی که هر روز در کانال‌ها گذاشته می‌شود، نگاهی بیندازم؛ اما ناگهان با خبری که در کانال‌های مختلف گذاشته شده بود، مواجه شدم. باورش برام سنگین بود؛ «اسماعیل هنیه در تهران ترور شد». گفتم: ای وای! هنیه، رهبر جنبش حماس، مهمان جمهوری اسلامی ایران، در تهران، آخر چطور؟ به ذهنم آمد که الان مخالفان جمهوری اسلامی ایران، خیلی خوشحال شده‌اند. حدسم درست بود؛ روزنامه نیویورک تایمز نوشته بود: «ایران تحقیر شد؛ رهبر جمهوری اسلامی ایران، پس از شکست امنیتی تحقیرآمیزی که کشته شدن اسماعیل هنیه، رهبر حماس را نیز در پی داشت، دستور حمله تلافی جویانه به شهرهای اسرائیل را صادر کرده است».

این مسئله، برای ایران، خیلی بد شد؛ زیرا ما قدرت اول منطقه هستیم. چطور این اتفاق افتاد؟ قبول این ماجرا و چگونگی آن، برایم قابل هضم نبود. قدری با خودم فکر کردم. داشته‌های ذهنی‌ام را مرور کردم. به خودم گفتم این اتفاقات، حتی سخت‌تر و غیرمنتظره‌تر از آن نیز همیشه بوده و نباید نگران بود؛ زیرا جریان جهاد و شهادت، ادامه دارد و انقلاب و اسلام، مسیر خودش را طی می‌کند. با خودم گفتم: این جریان [ترور] چهره‌هایی را نمایان کرد و دوباره واقعیت‌های را به مردم جهان نشان داد.

چهره اول

چهره خبیث و زشت صهیونیست‌ها بود که با ترور ناجوانمردانه، میهمان یک ملت را در خانه‌شان به شهادت رساندند و روشن شد که این رژیم اشغالگر، دشمنی است که تمام خطوط قرمز و همه آداب و قوانین بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد. البته تروریست بودن اسرائیل، ربطی به بعد انقلاب و جمهوری اسلامی ندارد. قبل از انقلاب، گرچه اسرائیل، افراد زیادی مثل خلیل وزیر، خالد نزال، محمد یوسف نجار، کمال عدوان زاده، کمال ناصر، علی حسن سلامه، غسان کنفانی، بسام ابوشریف و ودیع حداد را ترور کرده بود و دشمنی خود را با فلسطین نشان داده بود؛ اما ترور اسماعیل هنیه در خاک جمهوری اسلامی ایران، نشان داد که رژیم اسرائیل، بعد از حادثه ۷ اکتبر،

وضعیت خوبی ندارد. جنگ، علیه مردم و چند جنبش مقاومت فلسطینی، بر خلاف دکترین نظامی اسرائیل، طولانی شده و افق روشنی هم برای آن دیده نمی‌شود و هر روز، وضعیت داخلی اسرائیل، نابسامان‌تر و اختلافات بیشتر می‌شود. در چنین وضعیتی، اسرائیل در چند ماه اخیر، اقدامات مخاطره‌آمیزی را به جان خریده که هر کدام شاید در نهایت، یک هدف مشترک داشته باشد؛ خرید زمان و باز شدن مغز برای خروج از بحران؛ از حمله به ساختمان کنسولی ایران در کشور سوم تا حمله به یک شخصیت خارجی در تهران.

چهره دوم

یکی از زیبایی‌های شهادت، این است که باعث می‌شود افراد بیشتری شناخته شوند. شهادت اسماعیل هنیه نیز باعث شد که کمی او را بهتر بشناسیم؛ زیرا همه، او را به عنوان سیاستمدار و از رهبران حماس می‌دانستند؛ در حالی که وی قبل از ورود به مسئولیت‌های سیاسی در سطوح بالا، یک فرد عالم در حوزه مسائل دینی بود که این ویژگی متفاوت وی با دیگر افراد سیاسی بود. ویژگی دیگری که سبب شد در بین جریان‌های مختلف فلسطینی، جایگاه ویژه‌ای برای او قائل باشند و او را مرد جهاد و شهادت و شهیدالقدس بدانند، این است که هنیه و خانواده‌اش، بیش از ۶۰ شهید در راه آرمان‌های فلسطین، تقدیم کرده‌اند. تلاش‌های هنیه، باعث شد که موضوع آرمان و آزادی فلسطین، نه تنها در حیطه جغرافیایی کشورهای عربی-اسلامی، به ویژه پس از عملیات طوفان الاقصی، به سرتاسر دنیا بشناساند و گسترش یابد؛ به طوری که در بسیاری از کشورهای دنیا، به ویژه دانشگاه‌های مختلف، دانشجویان و مردم، علیه سیاست‌های آمریکا و جنگ افروزی اسرائیل، تظاهراتی برپا کردند.

شهادت هنیه، آب سردی بر آتش فتنه‌انگیزی و شبهه‌افکنی کسانی بود که دوگانه شیعه و سنی را برای جدایی ایران و فلسطین مطرح می‌کردند؛ اما همگان دیدند که رهبر شیعیان جهان، بر پیکر رهبر حماس اهل سنت، نماز گزارد و میلیون‌ها نفر برای تشییع او در تهران، حضور پیدا کردند.

■ محمد کاظم حسینی کوهساری

من رئیس جمهور هستم، با اختیارات کامل

برخی پنداشته‌اند که وجود ولی فقیه به عنوان رهبری و ولایت مطلقه و اختیارات ایشان در نظام و قرار داشتن قوای سه‌گانه زیر نظر ایشان، بر اساس قانون اساسی^۱ در تزامن با جایگاه و نقش رئیس جمهور بوده، در نتیجه رئیس جمهور را فاقد اختیارات لازم دانسته، بر پایه این تصور، نتیجه گرفته‌اند که ولایت فقیه، باید صرفاً نقش نظارتی داشته باشد؛ نه جایگاه ولایی و حاکمیتی. در حالی که با نگاهی به جایگاه، وظایف و اختیارات ولی فقیه و نقش و مسئولیت‌های رئیس جمهور، نادرستی چنین انگاره‌ای آشکار می‌گردد.

بر اساس قانون اساسی^۲ در کنار عزل و نصب برخی مسئولان و از این دست اختیارات، تعیین سیاست‌های کلی نظام، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام و نظارت بر حسن اجرای آنها و حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و حل معضلات نظام - که از طرق عادی، قابل حل نیست - به عنوان اختیارات و وظایف محوری رهبری، شمرده شده است.

مهم‌ترین اختیارات و وظایف رئیس جمهور نیز بر اساس قانون اساسی^۳ عبارتند از: ریاست قوه مجریه، امضا و اجرای مصوبات مجلس، امضای عهدنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، مسئولیت امور برنامه و امور اداری و استخدامی، تعیین سفیران، ریاست هیئت وزیران و وضع آیین‌نامه‌های اداری و...

نگاهی به ماهیت اختیارات و وظایف ولی فقیه در جایگاه رهبری و رئیس جمهور، بیانگر آن است که

مسئولیت رهبری، یک مسئولیت کلان و راهبری است و نقش ولایی و حاکمیتی و در ارتباط با مسائل کلان کشور بوده، مسئولیت اجرایی نیست؛ اما ریاست جمهوری، مسئولیت اجرایی و مدیریت کلان اجرایی کشور را بر عهده دارد و این دو حیظه، از هم جداست و تداخل و اصطکاک با هم ندارند که موجب تزامن گردد.

تعیین سیاست‌های کلی نظام، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت در قالب سند‌های کلان و بالادستی که راهبرد و حرکت کلی کشور را در حوزه‌های مختلف، مشخص می‌کند و نظارت بر آنها، بر عهده رهبری و اجرای این برنامه‌ها و قوانین، بر عهده رئیس جمهور است.

بنابراین:

۱. وظایف و مسئولیت‌های رئیس جمهور، بر خلاف مسئولیت‌های رهبری - که ماهیتی راهبری و هدایت‌گری دارد - ماهیتی اجرایی دارد.

۲. در نظام اسلامی، اختیارات ریاست جمهوری، در طول اختیارات ولی فقیه قرار دارد؛ نه در عرض آن؛ زیرا بر اساس مبانی دینی، مشروعیت حکومت اسلامی، به ولی فقیه است و مشروعیت رئیس جمهور و سایر قوا، به اذن از ناحیه ولی فقیه است و مردم در چارچوب نظام ولایی و بر اساس قانون اساسی، به رئیس جمهوری رأی می‌دهند که زیر نظر ولایت فقیه، قدرت اجرایی پیدامی‌کند.

۳. جایگاه و مسئولیت‌های رئیس جمهور، اساساً با جایگاه و وظایف ولی فقیه، یکسان نیست که تداخل و تزامن پیش بیاید تا برای برطرف نمودن آن،

نسخه «تقلیل ولایت فقیه به نظارت» داده شود. ضمن آنکه نظارتی که در یک نظام اجتماعی، به عنوان جزء اصلی حاکمیت سیاسی، معرفی و در جهت هدایت عامه و عدم مغایرت نظام با اسلام و ارزش‌های اسلامی، به حاکم اعظم می‌شود، نظارت ولایی است و در واقع، یک نوع اعمال ولایت و یک ولایت در نظارت است و طبعاً با نظارتی که در مناسبات حقوقی صرف، مطرح شده و از ماهیت انفعالی برخوردار است، تفاوت اساسی دارد و هدفی که شارع از جعل ولایت برای فقیه در عصر غیبت دارد، با نظارتی که حق هر گونه مداخله در اجرا و تصرف در عمل را سلب می‌نماید و ولی را در انفعال محض قرار می‌دهد، سازگار نیست.

مسئولیت بزرگی که خداوند در عصر غیبت، بر عهده فقیه نهاده و جایگاه رهبری نظام اسلامی، اقتضا می‌کند که ایشان در نظارت عام بر امور جامعه، ولایت داشته باشد. این مسئولیت ولی فقیه در عصر غیبت، به منظور ایجاد انطباق عمل سیاسی کارگزاران با اهداف و سیاست‌های دینی و نیز تأمین اهداف عالی نظام سیاسی اسلام، مستلزم اتخاذ برخی تصمیمات کلان و سیاست‌گذاری هاست.

□ علی مجتبی زاده

پی‌نوشت:

۱. اصل ۵۷.

۲. اصل ۱۱۰.

۳. اصول ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴ و ۱۳۸.

زندگی برای رسیدن به شادی

اصیل در زندگی انسان خواهد شد. تحصیل بسیاری از فضائل اخلاقی، مانند فداکاری، وفاداری، سخاوت، پاک‌دامنی و مانند آنها، مستلزم چشم‌پوشی انسان از برخی از لذت‌ها و شادی‌ها و تحمل برخی از تلخی‌هاست.

۵. ممکن است مقصود برخی از کسانی که شادی، آرامش و رضایت خاطر را هدف زندگی معرفی می‌کنند، شادی، آرامش و رضایت خاطر جاودان باشد. اگر مقصود این است، باز هم این امور، هدف زندگی نیستند؛ بلکه نتیجه نوع خاصی از زندگی هستند. بنابراین، هدف زندگی، چیزی است که رسیدن به آن، با شادکامی، رضایت خاطر و آرامش ابدی انسان، ملازم است. البته چنین چیزی با مبانی، ارزش‌ها و اصول معنویت‌های سکولار، قابل تطبیق نیست؛ زیرا معنویت‌های سکولار، بر زندگی دنیایی انسان‌ها متمرکزند و به خیال خودشان، برای بهشت نقد

دنیایی انسان‌ها نسخه می‌پیچند. شادی‌های دنیایی، چه مادی و چه روانی، موقت، محدود و متوقف بر انبوهی از علل و عواملی هستند که انسان را در رسیدن به آن، به زحمت و سختی می‌افکنند و موجب ناکامی بسیاری از انسان‌ها در رسیدن به خواسته‌ها و آرزوهایشان می‌گردند؛ در حالی که شادی‌های اخروی، مطلق، نامحدود و متوقف بر اراده اهل بهشت هستند (زخرف، آیه ۷۲).

جلوه‌هایی از لذت‌ها و آرامش‌های اخروی در دنیا، یاد خدا (رعد، آیه ۲۸)، قناعت (نحل، آیه ۹۷)، یقین (اصول کافی، ج ۳، ص ۱۴۴) و رضایت از تقدیرهای خداوند است (فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰).

تنها مسیری که انسان را به شادکامی، آرامش و رضایت مطلق (از هر قید زمانی، مکانی، موضوعی و مانند آن) می‌رساند، حرکت به سوی خدایی است که سرچشمه مطلق این امور است. (شوری، آیه ۵۳ و حجر، آیه ۲۱).

۶. اسلام، هرگونه شادی سالمی را تایید می‌کند؛ مشروط بر اینکه دارای شرایط زیر باشد:

- شادی، ابزار تلطیف زندگی یا نتیجه برخی از رفتارهای سالم انسان باشد؛ نه هدف و مقصود زندگی؛
- رفتارهای شادی آور، به خود فرد یا دیگران، زیانی نرساند؛
- اعتدال در لذت جویی و شادی رعایت شود؛
- جامع‌نگری در لذت جویی و شادی، دنبال شود و انسان به دنبال انواع لذت‌های جسمی، عقلی و قلبی باشد؛
- حدود شرعی و اخلاقی در استفاده از شادی، رعایت گردد.

□ احمد رضا فامیل دردشتی

شبهه: مهم‌ترین هدف در زندگی ما، رسیدن به شادی است؛ نه چیز دیگر. انسان، چه مذهبی باشد و چه غیرمذهبی، باید هدف خویش را رسیدن به شادی قرار دهد (دالایی لاما، اشو و...).

پاسخ

۱. اولین پرسش از مدعیان چنین مطلبی، این است که اساساً شادی چیست؟ اگر مقصود از شادی، همان لذت است که لذت، امری موقت، متنوع، محدود و گذراست و چنین چیزی، نمی‌تواند هدف کلیت زندگی انسان باشد؛ زیرا در این صورت، میان هدف زندگی انسان و اهداف زندگی دیگر حیوانات، تفاوتی نخواهد بود. اگر شادی به معنای رضایت خاطر است، پرسش این است که اساساً رضایت خاطر چیست و از

چه چیز، چگونه و به چه روشی به دست می‌آید؟ چه بسا انسان از خرافه‌ها و دروغ‌ها و برخی رفتارهای نامطلوب، احساس رضایت خاطر پیدا کند؛ آیا می‌توان گفت که چنین رضایت خاطرهایی، همان هدف زندگی است؟ در مقابل، ممکن است برخی از افراد، با آگاهی از برخی از حقایق یا روبه‌رو شدن با آن حقایق، خوشنود نباشند؛ آیا چنین افرادی، از هدف زندگی دور شده‌اند؟

۲. شادی، به خودی خود، برای انسان‌ها امری مطلوب، اما مطلوب عرضی و وابسته است؛ نه مطلوب نهایی. شادی، مطلوب متوسط و نوعی ابزار برای اهداف اصلی‌تر و اصیل‌تر انسان است. اگر شادی، هدف زندگی باشد، آن‌گاه رسیدن به شادی از طریق خاص، موضوعیت ندارد و انسان‌ها می‌توانند بدون آنکه رنج اخلاقی و معنوی زیستن را تحمل کنند، با روش‌هایی مانند مصرف مواد مخدر و مانند آن، به شادی دست پیدا کنند و در عین حال، انسان‌های کامل، موفق و سعادتمندی هم باشند؛ چون در هر صورت، به هدف زندگی دست پیدا کرده‌اند!

۳. از لحاظ روان‌شناختی، هدف قرار دادن شادی برای زندگی، امری ویران‌گر است و به ناشادی و نارضایتی بیشتر انسان، منجر می‌شود؛ زیرا کسی که برای رسیدن به آرامش و شادی تلاش می‌کند و کمتر به آن دست می‌یابد، همین ناکامی، او را ناشادتر و ناراضی‌تر می‌کند.

۴. هدف دانستن شادی برای زندگی، موجب از دست رفتن بسیاری از فضائل و خصائل اخلاقی و اهداف ارزشمند و بی‌ارزش شدن بسیاری از ارزش‌های



تقریب، یکی شدن یا همراهی؟

«در ایام جوانی، روزی مرحوم شیخ محمدتقی قمی، به مدرسه ما آمد و در موضوع وحدت امت اسلامی، سخنرانی کرد. نکته مهمی که ایشان بیان کرد این بود که تقریب با تذبذب، متفاوت است و باید مراقب بود که در تقریب، دچار تذبذب نشوید.»

آیت الله سبحانی، با بیان این خاطره، این نکته را ذکر می کند که نباید دنبال این باشیم که سنی را شیعه و شیعه را سنی کنیم. تقریب با حفظ تمام مذاهب است. مشترکات را بیان کنید و متفاوتات را در دانشگاه ها و مراکز علمی بیان دارید. بنابراین، دقت کنید که در تقریب، اصول مذهب، حفظ شده، نه چیزی کم گردد و نه چیزی اضافه شود.

تقریب مذاهب، به معنای خاص آن - که مورد نظر این مقاله است - به معنای نزدیک سازی دو مذهب تشیع و تسنن می باشد. برداشت ها نسبت به این رویکرد، متفاوت بوده، برخی آن را به معنای چشم پوشی از پاره ای باورها در مذاهب، جهت رفع مانع در تقریب دانسته اند و برخی آن را به معنای تاکید بر اشتراکات و مقابله با برنامه های دشمنان برای ایجاد اختلاف، معنا کرده اند.

تاریخچه تقریب مذاهب

تا دوره امویان، به دلیل عدم شکل گیری مذاهب و فقدان چارچوب و مرزبندی، بحث از تقریب، معنا نداشت و تا پایان امویان، بر اثر تسلط تفکر عثمانی و سرکوب شیعیان علوی، نیازی به تقریب، احساس نمی شد؛ چه آنکه اندیشه تقریب، حاصل توازن نسبی در قدرت و تأثیرگذاری مذاهب، قابل شکل گیری است.

پس از ظهور عباسیان که با شعار «الرضا من آل محمد» بر سر کار آمدند، پس از تقابل ایجاد شده، با توجه به توازن نسبی که در بدو امر، میان شیعیان عثمانی و شیعیان علوی حاصل شد، زمینه برای اندیشه تقریب، به وجود آمد و در زمان منصور، با توجه به تقابل عباسیان با اهل بیت و ایجاد تناقض در روش و منش با شعار و ادعای عباسیان، گرایش منفعلانه به سمت تقریب و وحدت با تسنن شکل گرفت تا جایی که منصور، خواستار اعلام کتاب مالک بن انس به عنوان تنها مرجع مسلمانان شد که این خواسته، با مخالفت مالک، روبه رو گردید.

در اواخر حکومت هارون و آغاز خلافت مامون، مسلمانان که از عملکرد عباسیان، ناراضی بودند، در جای جای امپراتوری، به ویژه ایران - که خاستگاه اصلی ابومسلم خراسانی و نهضت ضداموی بود - دست به اعتراض و شورش زدند. مامون، سیاست تقریبی در پیش گرفت و در این برهه، تلاش نمود تا تفکر عباسیان - که به طور غیررسمی، همان تسنن سنتی بود - را به تشیع، نزدیک نماید و از این رو، امام

رضا علیه السلام را به ولایت عهدی خود برگزید و به طور موقت، در کشور، اصلاحاتی را به محوریت تفکر شیعی انجام داد و پس از دست یافتن به اهداف سیاسی خود با به شهادت رساندن امام، این روند متوقف گردید و پس از آن، با شدت بیشتری، در تسنن فرو رفت؛ تا جایی که در دوره مهدی عباسی، عملاً اعلام کردند که ملتزم به سنت پیامبر و خلفا خواهند بود.

پس از مامون - که حیات دوباره ای در کالبد تسنن دمیده شد - تشیع، تحت تسلط تسنن قرار داشت و هرگز زمینه لازم برای اندیشه تقریب، ایجاد نگردید تا دوره صفویان که مجدداً تفکر شیعی در ایران و سایر سرزمین های اسلامی، بسط یافت و تقابل شدیدی میان صفویان به نمایندگی از شیعیان و امپراتوری عثمانی به نمایندگی از تسنن در گرفت.

نادرشاه - که طعم تلخ اختلافات مذهبی را در تسلط افغان ها بر ایران چشیده بود - از در تقریب وارد شد. وی پس از ایجاد امنیت در ایران، در مجلس دشت مغان - که متشکل از بزرگان کشور بود - عدم سب خلفای سه گانه و احتساب تشیع به عنوان مذهب پنجم دین اسلام را از شروط قبول سلطنت اعلام نمود. او بعدها ابلاغیه هایی را همراه با دستورالعمل هایی در راستای تقریب، به شهرهای مهم ارسال نمود. وی بدین منظور، نمایندگانی را به عثمانی فرستاد و خواستار همراهی ایشان در این موضوع شد. نادرشاه بعدها خواستار برگزاری نشست میان علمای بزرگ شیعه و سنی در بغداد شد که این مهم نیز با بدبینی هر دو طرف، به انجام نرسید.

تسامح مذهبی، در دوره زندیه نیز ادامه یافت و از دوره قاجاریه، مجدداً تاکید بر مذهب تشیع، رونق گرفت؛ به نحوی که بعدها رویکرد سکولار پهلوی نیز نتوانست جامعه ایران را نسبت به تعصبات شیعی، سست نماید.

رویکردهای مختلف در اندیشه تقریب

اندیشه تقریب، با اهداف و رویکردهای مختلفی مطرح شده است که لازم است نسبت به شناخت آنها، دقت لازم انجام گیرد:

۱. مقصود پادشاهان از طرح و اجرای تقریب مذاهب، دست یابی به اهداف سیاسی و رسیدن به اغراض دنیوی بوده که قطعاً مورد تأیید دین نیست.

۲. روشنفکران، از منادیان تقریب مذاهب بوده اند؛ اما مقصودشان از طرح این مسئله، رسیدن به اتحاد مسلمین نبوده است؛ چه آنکه اغلب، غرب گرا بوده، به جامعه مسلمین، اهمیت نمی دادند. این گروه، به دلیل آنکه برای دین، جایگاه مهمی قائل نیستند، هزینه کردن برای اختلافات دینی را بیهوده دانسته، به دنبال حذف غیرت دینی از جامعه هستند.

۳. در دوره اخیر، علما و بزرگان دین، با درک صحیح از هدف دشمن برای ایجاد اختلافات مذهبی میان مسلمین، قدم های بزرگی در راستای تقریب مذاهب برداشته اند و البته در این میان، برخی به خطا رفته، تقریب را در عقب نشینی از باورهای مذاهب دانسته اند؛ اما جریان اصلی، بر محور تاکید بر اشتراکات و دوری از باورهای خرافی افراطی، شکل گرفته است.

راهبرد تقریب مذاهب

اندیشه تقریب مذاهب، با هدف وحدت امت اسلامی در برابر دشمنان اسلام و با رویکرد حفظ اعتقادات و تاکید بر اشتراکات، راهبردی اصیل است که ریشه در میانی و اندیشه های اسلامی دارد. در آیه اعتصام، خداوند متعال، جنگ زدن به ریسمان الهی را بر مسلمانان، تکلیف نموده است تا تفرقه ایجاد نشود. در آیه اخوت نیز مومنین را برادر یکدیگر دانسته، دستور داده تا آشتی میان برادران ایجاد کنند و این نصی است بر لزوم ایجاد وحدت میان مسلمین.

سیره معصومان و روایات نیز مومنین را از اختلاف بر حذر داشته، ایشان را بر همدلی در برابر کفار و دشمنان، فراخوانده است. عقل نیز حکم می کند که اگر اختلاف ما موجب تسلط و تفوق دشمنان می شود، لازم است این اختلافات را کم کنیم تا بتوانیم در برابر دشمنان، به پیروزی برسیم.

□ روح الله رضوی

